

# خیام و ابوالعلائی معری

## مقدمه

### نگارشی آقای خطیبی نوری

اگر سنجش امور معنوی را نیز مانند مسائل مادی میزان و مقیاس مشخصی در دست بود و بمدد آن میتوانستیم بارهٔ مسائل را که بهیچوجه سر و کاری با دنیای حس و ماده ندارند چنانکه شاید بسنجیم کار ما آسان مینمود ولی ناچار باید اعتراف کرد که هنوز میزان قطعی مقرر کی در این زمینه بدست بشر نیفتاده است و ازین رو هر قوم و ملتی و شاید هر فردی از افراد در این باب نظر مخصوصی دارد که بارهٔ از آن ناحدی بمقصود نزدیک و برخی بکلی از حقیقت دور است. چنانکه از دیر باز در میان اهل فن این مطلب مورد تشاجر و اختلاف بوده است که هر یک از مردان بزرگ عالم را در رشته های مختلف مخصوص خودشان از چه راه ممکن است طبقه بندی کرد تا مرتبه و مقام هر یک بخوبی مشخص گردد و در نتیجه پایه و مایه هر کدام از آنها تا آنجا که درخور و شایسته است معین شود ولی چون تا بحال راه حل این مشکل را نیافته اند ناچار هر کسی را در این مقوله عقیدتی مخصوص است که اگر هم تا حدی متکی باستدلال و براهین منطقی باشد باز از لحاظ کلیت و شمول شایستهٔ اعتماد نیست.

بهمین جهت است که اگر ازدو نفر شهره و دانا که در مسائل ادبی دستی دارند راجح یکی از نامداران این فن و اهمیت مقام او در میان دیگران پرسش کنیم خواهیم دید که هر یک از راهی مخصوص در این باب اظهار نظر میکنند بطوریکه عقاید آنها اگر بکلی از یکدیگر بیگانه نباشد قدر مسلم این است که وجه امتیازشان زیاد است.

در کشور ما بواسطهٔ عدم توجه باین منظور اساسی صاحبان تذکره و بطور کلی نویسندگانی که در کتب خویش نامی از بزرگان این سرزمین برده اند این نکته را بکلی از نظر دور داشته اند که بایستی بمقام هر یک از رجال بزرگ علمی و ادبی این کشور بطوریکه شایسته و درخورند پی برد و وجه امتیاز هر یک را از دیگر کسانی که در این راه نامبردار شده اند آشکار ساخت.

بواسطهٔ بی اعتنائی باین موضوع غث و ثمین و عالی و دانی را بیک نحو ستایش کرده و باصطلاح معروف آیهٔ یا ارض ابلعی و تبت بدارا برابر انگاشتنند تا در نتیجه از قدر بزرگان و نامداران واقعی کاست و براهمیت مقام دیگران بنحاق افزود.

همه کس میدانند که کتب تذکره و تواریخی که در دست است و از صدر اسلام تا بحال نوشته شده تا چه پایه از اصل موضوع بیگانه است و تا چه حد در آنها بنحاق فضاوت شده مثلا از

جمع شعرا ترکی کشی ایلافی و حنظله باد غیسی و لوکری و امثال اؤرا با فردوسی و سعدی و حافظ و دیگر بهلوانان میدان ادبیات ایران از جهت توصیف و تمجید همیابه معرّفی کرده اند و بزرگترین سراینده ایران را با بیست ترین شاعر گمنامی که شاید غالب نزدیک بیستم اهل این کشور حتی بنام او هم آشنائی ندارند یکجا توصیف نموده اند قطع نظر از اینکه برای نوشته های آنها هم در این باب ارزش زیادی نمیتوان قائل شد زیرا جنبه معنوی را تحت الشعاع الفاظ قرار داده و آنقدر که رعایت تقیّه و ترصیح و تجنیس جمل کرده اند بمعانی توجه نداشته اند .

همین امر سبب شد که جمیع کتبری از مردم این کشور هنوز مقام و مرتبه بزرگان ادبی خویش را با علاقه مخصوصی که بدان دارند درست نشناخته اند و کوچک و بزرگ آنها را اکثر بایک چشم مینگرند بالااقل اگر بوجه تمیزی در بین آنها قائلند در انتخاب و تشخیص آن با اشتباه رفته اند . برخی را نیز عقیده بر این است که وجه امتیاز بامیزانی که مخصوص این امر باشد متعسر بلکه متعذر است زیرا در مسائل ادبی که مخصوصا بیشتر بیایه احساسات افراد متکی است قدر مشترکی که بتواند با بیایه دانش و عقاید عموم افراد مطابقت داشته باشد و بر آنچه زاهدانکار و احساسات هر فردی است شمول پیدا کنند نمیتوان یافت و ازین روی نادانها هست نظر باختلاف ماهیات افراد این اختلاف نظر نیز وجود خواهد داشت . اصولا فرزندان آدم را عادت بر این جاری است که نوابغ و برجستگان خویش را تا وقتی که از ثمره حیات بهره ورنند از نعمت سعادت واقعی محروم میدانند بلکه آن ناز را جایی که ممکن است آزرده دل و اندوهگین ساخته و آینه دلشان را که کاشف اسرار ازلی و مظهر و مجلای حقایق جاودانی عالم است با غبار اندوه این جهانی تیره میکنند چنانکه فی المثل روزگار مسعود سعد در اثر همین ناسپاسی تپاه گردید و چندین سال بنا روا در زندان بماند و سخن سرای نامی شیراز در خندق طرابلس بکار گل مشغول شد و مولوی که بزرگترین مفاخر ادبی ایران است از خانه و دیار خویش آواره گردید و بالاخره فردوسی هم در اثر همین ناسپاسی و پیمان شکنی محمود از ثمره عمر خویش محروم ماند و تا دم آخر اندوهگین زیست و عاقبت با دلی آزرده برای همیشه بخاک خفت و تا آنگاه که گذشت زمان طومار عمر ایشان را در هم نیچید و بدست فراموشی مرگ سپرد از بونه نسیمان و غمات بیرون نیامدند و در حقیقت آوازه مرگ آنها منادی شهرشان شد و بس از مرگ بقانون مختلف نامشان زیانزد خاص و عام گردید ولی از آنجا که گفته های توده مردم را معمولی نیست و از دل بر نمی آید بایکی ندارند از اینکه تمام نامداران گذشته را بیک چشم نظر کنند و بیک زبان بستايند .

البته در این کبر و دار طبع کنجکار برخی از حقیقت جوین ساکت نمانده و درصدد جستن راه حلی برای این معمای لاینحل بود ولی سد عظیمی را که از عقاید کوناگون مردم در پیش راه خود می دید تاب درهم شکستن نداشت .

در ادبیات فارسی نیز بزرگان ادبی ما هنوز دچار اشکال هستند و ما جوانان که در خوشه چینان خرمن فصل آنان می باشیم چون میزان مشترکی در دست نیست هنوز پی نبرده ایم که بجهه مقیاس بایستی بزرگان ادبی خود را بشناسیم و طبقه بندی کنیم و کدام یک را پیش آهنگ این میدان بدانیم با اینکه مسلم است که معرف عظمت و درجه مقام هر یک آثاری است که از

آنها در دست است ولی مشکل اینجاست که بچه میزان و مقیاسی میتوان این آثار را بر یکدیگر مزیت و رجحان نهاد. اگر فصاحت لفظی را ملاک و موضوع اولویت قرار دهیم بزرگترین بیاثر ایران را که همه کس بزرگی او معترف است بایستی در آخرین طبقه قرار داد با اینکه او را بکلی از جمع شعرا بیرون دانست و نظامی را که اشعارش از نظر جزالت لفظی بی نظیر است بر مولوی که هیچوجه رعایت الفاظ نکرده و قافیه اندیشی نموده زیرا دلدارمعانی او را از دیدار خود بکار دیگر باز نمی گذاشت ترجیح داد و در این صورت مصادق گفته‌های خود او قرار خواهیم گرفت زیرا توجه به برون و قال ما را از اندیشه درون و حال که پایه و اصل کلام میباشد باز داشته است.

و اگر بعکس افکار بلند و اندیشه‌های منطقی را مقیاس قرار دهیم و اشعار گویندگان را باین میزان بسنجیم مراحل بسیار از حقیقت شعر و آنچه منظور از شاعری است دور افتاده‌ایم زیرا شعر سخنی است که در نفس مؤثر باشد خواه موزون و مقفی و خواه بی وزن و قافیه خواه دارای افکار عمیق منطبق با دنیای خارج و خواه احساساتی صرف پس اگر میزان سنجش تنها افکار منطقی و براین عقلی که شاعر واقعی هیچگاه با آن سروکاری نداشته و ندارد باشد بسیاری از سرایندگان که قریبه خدا داد آنها بایست اینگونه مسائل نبوده‌است از صف شعرا خارج میشوند زیرا ذوق نظری که ویژه هر شاعر بلند طبعی است اجازه تمق در قوایین و استدلالات عقلی و منطقی بدو نمیدهد و شاعر با همان ذوق آزادمنشی که دارد ظواهر عالم را برق احساسات لطیف خویش در آورده و کسوت لفظ می‌پوشاند.

باین ترتیب از شاعری که تمام کائنات را در یک لحظه زیر بال و پر خیال خویش می‌آورد نباید انتظار داشت که در جزئیات امور این جهانی اندیشه کند و افکار خود را بطوری بمسائل کوچک طبیعت بایست نماید که از جولان باز ماند و گفته‌های او مانند سخنان فلاسفه و منطقیین هیچگاه از هائز استدلالات و برهان خارج نشود زیرا شاعری که بایند احساسات خویش است با دلایل و برهان سروکاری ندارد بلکه همیشه از آن گریزان است و حتی بای استدلالیای نراهم چو بین میدانند و منتقد است که این دسته با پای چوبینی که دارند هیچگاه بدون تکیه گاه نمی توانند حرکت کنند بعکس خود او که با قدم خیال جوال خود شرق و غرب عالم را در یک لحظه و بیک قدم می‌پیماید و در این راه دشوار بجز اندیشه خود بچیزی متکی نیست.

نگارنده را عقیده بر این است که برای آشناسدن بمقام و اهمیت بزرگان و نامداران و قعی بایستی قبل از هر چیز آثار و افکار آنان را طرف توجه قرار داد و تا آنجا که ممکن است این افکار را شرح و بسط داده و هر بزرگی را از راه آثار و هدفش بتوده مردم معرفی کرد. باین ترتیب هر خواننده دانائی با داشتن نمونه کامل از آثار هر یک از بزرگان و شناسائی افکار آنان در اولین وهله و نخستین قدم بی با اهمیت مقام او خواهد برد و درین زمینه بحق داورى و قضاوت خواهد کرد.

اروپائیان از دیر باز باین نکته متوجه شدند و در نتیجه اشخاصی که در فنون ادب و علم ماهر و زیر دست بودند سرمایه عمر خود را درین راه بکار بردند که آثار بزرگان از هر قبی

را مورد دقت قرار دهند و پس از تتبع و کنجکاوی استادانه بروح و فکر او آشنائی پیدا کردند و بالاخره نمره تحقیقات خود را بصورت کتابی منتشر ساخته و آن بزرگ را تا آنجا که شایسته بود بجامه معرفی نمودند و ازین رو دیری نگذشت که هر کنجکاو متنبی ببددگمتنبی که در دست داشت بسرمايه ادبی کشور خویش بخوبی پی برد .

از آنجائیکه نویسندگان این قبیل کتب انتقادی بیشتر شخصیت بزرگان را در نظر داشتند بتاریخ زندگانی و شرح حال و سنین عمر و سال تولد و مرگ آنها کمتر توجه میکردند و اگر در ابتدای کتب آنان یادۀ در این مقوله بحث و اظهار نظر شده است آن مبحث نسبت باصل کتاب بسیار ناچیز میباشد .

بعکس متنبین ما آنچه واقعا کمتر مورد اهمیت بایستی باشد یعنی شرح حال و تاریخ زندگانی شاعر بیشتر مطمح نظر قرار دادند و آنچه بیشتر بایستی توجه داشت کمتر اعتنا کرده اند . همین امر سبب شد که متاد بین و کسانی که در طریق تحصیل ادب هستند با آشنائی کاملی که درست یا نادرست بتاریخ زندگانی بزرگان عام و ادب این کشور دارند از آثار و افکار و هدف آنان در حقیقت بیگانه اند و اطلاع صحیحی در دست ندارند .

خوشبختانه در سنین اخیر برخی از دانش پژوهان بدین نکته اساسی متوجه شدند و ایفاء وظیفه را کمر همت بسته نهمت خود را بتحقیق و ممارست در آثار و افکار بزرگان عام و ادب این سر زمین مصروف داشتند بطوریکه اگر دیر یا زود نتیجه کنجکاوی و تبعات آنها در دسترس عموم قرار گیرد این مایه شك و تردید در مسائل ادبی تاحدی از میان خواهد رفت .

در میان سرایندگان ایران خیام از جمله کسانی است که بایستی در مرتبه اول قرار گیرد زیرا اگرچه اشعارش از حیث کمیت چندان نیست و بسیار اندک است از نظر کیفیت آن اندک بر بسیار دیگران ترجیح دارد زیرا این سراینده زبردست اگرچه در فنون دیگر از قبیل ریاضی و نجوم و فلسفه بیشتر مهارت داشته است بواسطه بلندی اشعار و زیبایی تعبیراتش در دنیای امروز بشاعری معرفی شده است و اهمیت مقامش از دیگر کسانی که شاعری را فن منحصر خود قرار داده و اشعار بسیاری از خود بجا گذارده اند برتر و بالاتر میباشد .

خیام از جمله ضروب شعری فقط بترانه سرائی توجه داشته است و حقا در میان سرایندگان ایرانی کسی این ضرب از ضروب شعری را بخوبی خیام نسوده است ولی چون در سائر اقسام شعر از قبیل قطعه ، قصیده ، غزل ، مثنوی و غیره دستی نداشته یا اثری از خود بجا نگذاشته است برای خواننده متنب تا حدی دشوار است که کاید رباعیات او را بدست آورد و ترانه های شعری دیگر را که بواسطه شهرت خیام در این فن یا دواعی دیگر در رباعیات او داخل شده تمیز و تشخیص دهد ولی از آنجائیکه خیام تاحدی در تمام رباعیاتش با یک یاد و فکر بیشتر سروکار نداشته است با تامل و دقت شایان میتوان رباعیات او را از ترانه های دیگری که بدانها مخلوط شده است تمیز و تشخیص داد .

بسی مایه ناسف است که خیام با آن همه بلندی مرتبه تا قرن اخیر چندان مورد توجه ایرانیان و دانشمندان این سر زمین قرار نگرفت و تا بحال کتاب جامعی که معرف آثار و افکار او باشد در

ایران تصنیف و تالیف نشده، با اینکه مسلم است که خیام بیش از همه ذبحق است که در باره اش کنجکاوی و تحقیق شود و آثار و افکارش روشن گردد زیرا شهرت ادبیات ایران در میان ملل حیه عالم بیشتر مدیون رباعیات خیام است و افکار او دانشمندان مغرب را با دیبات ایران متوجه ساخت تا بجائی که امروز ملل دور دست و متمدن عالم سر زمین ما را بنام وطن خیام می شناسند و رباعیات خیام با غالب السنن زندگی عالم ترجمه شده و افکار دانشمندان دنیا را بخود متوجه ساخته است و بسیار مایه شکفتی است وقتی می شنویم که هر امریکائی با ذوقی يك جلد از رباعیات خیام در خانه دارد و اوقات بیکاری خود را بخواندن آن صرف میکند و در حقیقت فکر خسته و فرسوده خود را که از بام تا شام با ما دیبات سر و کار داشته است شامگاهان با خواندن ترانه های دلکش خیام شاداب میکند .

چند سال پیش در یکی از دانشگاههای آمریکا در میان محصلین که از چندین هزار تجاوز میکردند مسابقه بعمل آمد در باب کتبی که بیشتر مورد مطالعه آنها بوده است و در نتیجه این سنجش معلوم شد که رباعیات خیام از حیث کثرت مطالعه در مرتبه دوم قرار دارد و این مطلب مایه شکفتی است زیرا در کشوری که چندین هزار فرسنگ از وطن گوینده زبردست ما دور است خیام توانسته است تا این حد در روحیات افراد تاثیر کند و افکار آنها را تحت نفوذ نگر خویش در آورد . برخی را نیز عقیده بر این است که خیام يك قسمت از شهرت خود را در میان ملل متمدن عالم مدیون مترجم قلمی است که اول بار ترانه های او را بزبان انگلیسی ترجمه کرد زیرا مترجم در در این ترجمه مهارت شایانی نشان داده و بوجه احسن رباعیات خیام را بزبان انگلیسی ترجمه کرده است تا جائی که برخی معتقدند که آن ترجمه از حیث لطف ذوق با اصل رباعیات خیام چندان تفاوتی ندارد . يك مطلب دیگر نیز مد شهرت خیام شد و آن سنجیت فکری اروپائیان و طرز زندگی آنها با افکار خیام می باشد چنانکه همین امر سبب شد که **ابوالعلاء معری** نیز از بین شعرای عرب چون تاحدی افکارش با فکر خیام مجانست دارد بیشتر مورد توجه آنها قرار گیرد .

باری خیام بحق یا بناحق شهرت عظیمی در میان ملل مغرب دارد و افکارش در آنها نفوذ فراوان کرده است و همین جهت کتب بسیار در باره شرح حال و افکار و آثار او از طرف دانشمندان ممالک اروپا تالیف و تصنیف شده است و حقیقت جوان ملل مختلف هر يك بسهم خود برای خدمت گزاری بشاعر بزرگ با قدمی برداشته و اثری بجا گذاشته اند ولی مایه ناسف است که در کشور ما بالینکه این امر بیش از هر چیز بایستی طرف توجه قرار گرفته باشد کمتر بدان الزمانی شده است و شاید بتوان گفت که آوازه شهرت خیام در قرون اخیر در ممالک بیگانه بیشتر ما را بتمام و اهمیت او آشناساخت و این سر اینده بزرگ را از زوایای فراموشی ما بیرون کشید .

برای آشنائی کامل بروحیات و افکار هر گوینده یا نویسنده بزرگی قبل از هر چیز باید مناسبات محیط و افکار اجتماعی دوره زندگی او را در نظر داشت و تا آنجا که ممکن است افکار و روحیات آن زمان را مورد مطالعه و دقت قرار داد زیرا بررکان عالم هر قدر هم که از محیط اجتماعی خود برکنار باشند از جریانات آن برکنار نتوانند بود و خواهی نخواهی تحت نفوذ افکار اجتماعی قرار خواهند گرفت در این صورت فرزند طبع آنها در حقیقت زاده

روحیات محیط و نمونه افکار اجتماع است پس در واکم شعرا را میتوان منادی افکار اجتماعی دانست و اشعارشان را آئینه احساسات افراهِ شمرد.

باین جهت آشنائی کامل بآثار و افکار هر يك از نامداران گذشته ناچار مستلزم شناسائی روحیات محیط و مناسبات دوره است که آن بزرگ زندگانی میکرده است تا در نتیجه پایه و بنیان عقاید و افکار او معلوم شود و همین امر گنجگاوای دقیق و فحص عمیق در آثار گذشتگان را بر ما هشوار می‌سازد زیرا آشنائی کامل بکیفیات دوره که گذشت روزگار ما را فرنها از آن دور داشته است با نداشتن وسائل کافی کار آسانی نیست مضافاً اینکه تواربخی هم که در دست داریم این مشکل را بهیچوجه بر ما سهل نمی‌کند زیرا این قبیل کتب عموماً مشهور بوقایم سیاسی و شرح حال سلاطین است و از تاریخ اجتماعی ادوار مختلف بهیچوجه در آنها اثری نیست.

تنها راهی که ما را تا حدی بمقصود نزدیک میکند دقت و گنجگاری عمیق در آثار گویندگان یا نویسندگان هر يك از ادوار و عصور تاریخی بطور عموم میباشد زیرا از آثار آنها جمعا روحیات محیط و مناسبات اجتماعی ازمنه و اعصار مختلف را میتوان شناخت و در نتیجه این مهارست و تفحص تا اندازهٔ ممکن است ریشهٔ افکار سرایندهٔ مخصوصی را که در آن دوره میزیسته یا اندکی قبل و بعد از آن زندگانی میکرده است بدست آورد.

در آثار و افکار خیام از دو راه ممکن است دقت و مطالعه کرد و ریشه افکار او را بدست آورد، اول از راه مناسبات محیط و افکار اجتماعی دوره که شاعر بزرگ ما در آن نشو و نما کرده است تا در نتیجه کابید اشعار انتقادی و افکار اجتماعی او بدست آید و دیگر از راه تدقیق و تعمق در مسائل فلسفی و حکمی که در آن دوره متداول بوده است و بحث و نظرهایی که در میان فلاسفه ایران در آن عصر جریان داشته تا میزان افکار و اشعار فلسفی او معلوم شود زیرا خیام در همین حال که شاعر زبردست و سرایندهٔ بلند طبعی بود در مسائل فلسفی و حکمی نیز استادی و مهارتی بسزا داشت و در بسیاری از ترانه‌های او نمونه‌گامی از این قبیل افکار خواهیم یافت.

در آثار خیام بایستی اربن هر دو طریق تقیم و تفحص کرد زیرا هر دو قسمت در رباعیات او تاثیر فراوان داشته است چنانکه اگر بحث و گنجگاری ما متوجه روشن کردن افکار سرایندهٔ بود که د فنی جز فنون شعری مهارت نداشت طریق دوم در تقیم آثار ادلازم نمی نمود و تنها از راه اول بخوبی ممکن بود بی بافکار او برد ولی خیام هم شاعر بود و تحت نفوذ افکار اجتماعی خود و هم حکیم و فیلسوف زبردست و متاثر از افکار فلسفی و حکمی خویش و در رباعیاتش این هر دو اثر بخوبی مشهود است گاه مانند شاعر زبردستی کاملاً با احساس و خیال سروکار دارد و گاه همچون گویندهٔ بی یروائی افکار محیط خویش را مورد بحث و نظر قرار داده و انتقاد میکند و زمانی کاملاً بمسائل فلسفی سروکار دارد و افکارش درین راه سیر میکند.

باین جهت لازم است قبل از شروع بموضوع بحث و انتقاد در آثار حکیم بزرگوار این محیط تربیتی و افکار اجتماعی و فلسفی دورهٔ را که در آن میزیسته است بطور دقیق مورد دقت قرار دهیم تا اصل و ریشهٔ افکار او معلی که ایجاد این قبیل نظریات را در او ایجاد میکرده است مشخص گردد.

## دوره که خیام میزیسته است

دین اسلام با همان سادگی اولیه که لازمه هر مذهب نو ظهوری است بایران آمد و افکار مردمان این سرزمین را بخود متوجه ساخت و ایرانیان نیز در اندک زمانی طوعا یا کرها آنرا پذیرفتند و دبیری نگذشت که غالب نزدیک تمام مردم ایران مسلمان شدند . . .

مذهب اسلام از نظر فطری بودن قواعد و قوانین آن و مطابقت کاملی که با زندگی طبیعی افراد بشر داشت علاوه بر این سرزمین در اندک زمانی در سایر ممالک معظم آن عصر شیوع فراوان یافت و مردمان بسیاری را تحت نفوذ مبنوی خویش در آورد و بیرون این مذهب بمصداق **انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بینهن اخویکم و قلبا اهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لانعبد الا الله و لا نشرك به شیئا** امثال آن از تعالیم عالیله اسلامی خود را بایکدیگر برادر و برابر میدانستند و از افکار و تجربیات یکدیگر بیدریغ استفاده میکردند .

بالنتیجه در قرون اولیه بنیان قرن طلایی و تمدن عالی اسلامی گذاوده شد زیرا محیط تربیتی وسیع اسلامی ایجاد میکرد که در قرون بعد پایه تمام و تربیت در ممالک اسلامی بمنتهی درجه عظمت و کمال خود برسد وصیت شهرت آن عالم گیر شود. در اثر وحدت کلمه و یگانگی واقعی که در نتیجه مساعی اسلام بین پیروان آن ایجاد شد پر افتخارترین دره اسلامی تقریبا از قرن سوم شروع شد و پایه علم و ادب مملکت ایران نیز که بزرگترین عامل ترقی علوم اسلامی بود درین قرون بجائی رسید که امروز هم بزرگترین افتخارات ما در رشته های عام و ادب کسانی هستند که در آن عصور قدم برصه وجود نهاده اند .

قوانین اسلامی در قرون اولیه بسیار ساده اجرا می شد و در ارتکاب منهیات مذهبی نیز چندان سختگیری در بین نبود تا بجائی که خلفاء اموی با آنکه خود را جانشین و خلیفه پیغمبر میدانستند در مجالس عمومی بی پروا باده کساری میکردند و آشکارا مرتکب مناهای دیگر مذهبی می شدند و حتی کدزکان مغنیه داشتند و اوقات بیکاری خویش را به غنا و لعب مصروف میداشتند خلفای عباسی هم که در شدید ترین دوره نصب اسلامی میزیستند مرتکب این قبیل اعمال می شدند و ابداً پروائی نداشتند و آنرا با مقام مذهبی خویش معارض نمی پنداشتند ولی بتدریج این آزادی از مسلمان سلب گردید و بواسطه ایجاد تعصبات شدید علاوه بر منع ارتکاب این قبیل مسائل بسیاری از بدع مستحذره نیز در احکام اسلام وارد شد و کار را بر پیروان این مذهب دشوار ساخت .

در قسمت علوم نیز با همه تحریض و تشویقی که احلام به آموختن علوم دارد ندریس و تعلیم بسیاری از علوم بقوای قههای مغرض ممنوع شد و جز علومی که مستقیما یا غیر مستقیم به قرآن مربوط می شد از قبیل صرف و نحو و قرائت و حدیث و فقه و امثال آن بقیه متروک ماندند و دانشمندان سایر علوم مجبور شدند مخصوصا آموختن فلسفه و کلام سخت ممنوع بود و کسانی که این علوم را می دانستند یا در صدد تحصیل آن بودند جرأت ابراز و اظهار آنرا نداشتند و با آنکه بسیاری از فلاسفه طریقه منکلمین را در اثبات قوانین اسلامی از راه فلسفه و عقل می سپردند همیشه مطعون و مطرود بودند و ظاهر پرستان از آنان بیزار می گشتند حتی کار بجائی رسید که ابوعالی

سینا که در اعتقادات مذهبی او شکی نیست مورد تکبر فقهای همعصر خود قرار گرفت و با آنکه میکوشید بسیاری از مسائل مشککه مذهبی را در کتب خویش از راه فلسفه اثبات کند بکفر والحاد منسوب شد و بالاخره از غوغای ظاهر پرستان تنگ آمده رباعی ذیل را حسب حال خویش گفت :

کفر چو منی کزاف و آسان نبود  
محکمتر از ایمان من ایمان نبود  
در دهر چو من یکی و آنهم کافر  
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

و با همه اینها از دست و زبان مردم نرست و همواره مورد طعن و رد ظاهر پرستان بود . تعجب اینجاست که خاقانی هم با اینکه از بزرگترین شعرای ایران است ؛ ت تمیز افکار فقهای ظاهر بین قرار گرفت و با آنان در رد و طعن فلاسفه همدستان شد و در قصیده ذیل عقاید خود را در این باب گاه آ آشکار ساخت :

ای امامان و عالمان اجل	خال جهل از بر اجل منهدید
علم تمطیل مشنوید از غیر	سر توحید را خلل منهدید
فلسفه در سخن میامیزید	وانگهی نام آن جدل منهدید
وحل کمرهی است برسر راه	ای سران پای در وحل منهدید
نقد هر فلسفی کم از فلس است	فلس در کیسه امل منهدید
حرم کعبه کز هبل شد پاک	باز هم در حرم هبل منهدید
مشتی اطفال نو تمام را	لوح ادبار در بغل منهدید
مرکب دین که زاده عرب است	داغ یونانی بر کفل منهدید
قفل اسطوره ارسطو را	بر در احسن المال منهدید
نقش فرسوده فلاطون را	بر طراز مهین حال منهدید

### چه نشینی درین جهان هموار ؟

این جهان پاک خواب کردار است	آن شناسد که دلش بیدار است
نیکی او بجایگاه بد است ،	شادی او بجای نيمار است
چه نشینی در این جهان هموار	که همه کار او نه هموار است
دانش او نه خوب و چهرش خوب	زشت کردار و خوب دیدار است

رودکی